

تاریخ وصول: ۸۵/۶/۵

تاریخ تأیید: ۸۵/۲/۲۵

آیا نظریه توصیفات راسل در متون گرایش‌های قضیه‌ای کاربردی است؟

محمدعلی عباسیان چالشتی*

شد، به چاپ رساند. آن‌گونه که راسل ذکر کرده است (۱۹۰۵: ۴۱، ۴۵، ۴۷) معماها و مشکلاتی در مورد عبارات وصفی عنوانی وجود دارد که هر نظریه‌ی توصیفات که مدعی است نظریه‌ای قابل و با کفایت است باید بتواند آن‌ها را حل کند. یکی از مشهورترین این معماها، وقوع توصیفات معرفه^۱ در متون گرایش‌های قضیه‌ای^۲ است این معما «معمای جانیشینی» نامیده می‌شود.

راسل (همان: ۴۷) مدعی است تحلیل او از توصیفات معرفه، توانایی لازم را برای حل این معما دارد، اما خواهیم دید که این ادعای راسل نادرست و تحلیل او هم ناکافی است. این بدان معنا است که تحلیل راسل در

چکیده: همان طور که راسل اذعان کرده است، هر نظریه‌ی معنایی از توصیفات معرفه، در جمله‌های زبان طبیعی، که مدعی کفایت و جامعیت است، باید قادر باشد که معماهای مربوط به آن‌ها را حل کند. یکی از مشهورترین این معماها «معمای جانیشینی» در متون گرایش‌های قضیه‌ای است. راسل مدعی است که تحلیل تسویری او از توصیفات معرفه، می‌تواند این معما را بگشاید. اما خواهیم دید که ادعای راسل نادرست و تحلیل او هم ناتوان است.

کلیدواژه: توصیفات معرفه، عبارات وصفی عنوانی، عبارات مسوّر، گرایش‌های قضیه‌ای، dicto, de re اصل جانیشینی.

طرح مسئله

برتراند راسل در مقاله مشهورش «درباره‌ی وصف عنوانی^۱» (۱۹۰۵)، نظریه‌ی بدیع خود را با نام «عبارات وصفی عنوانی^۲»، که بعدها «نظریه‌ی توصیفات^۳» نامیده

*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز تهران.

نشانی اینترنتی: abbasian@pnu.ac.ir

1. on Denoting
2. denoting phras
3. theory of descriptions
4. definite descriptions.
5. indefinite.

راسل و معنا در عبارات وصفی عنوانی

یک توصیف، که از نظر راسل یک عبارت وصفی عنوانی است، بر دو گونه است: معرفه و نکره^۱. یک توصیف نکره عبارتی به شکل «یک چنین و چنان»^{۱۱}، مانند «یک مرد»، است و یک توصیف معرفه عبارتی به شکل «چنین و چنان»^{۱۲} (در شکل مفرد)، مانند «نویسنده وپورلی» است. برخلاف عبارات اشاره‌ای، توصیفات معرفه هرگز دارای معنای مستقل نیست، بلکه گاهی دارای مدلول، یا موصوف، عنوانی^{۱۳} است، مانند «ملکه انگلیس».

راسل و معنای جمله‌ها

برطبق نظریه راسل از معنا (۱۹۰۵: ۴۲، ۴۶؛ ۱۹۱۰-۱۹۱۱: ۲۹؛ همان) در هنگام ادای جمله‌ای که در محل موضوع دستور زبانی آن عبارتی اشاره‌ای، مانند «a»، یا عبارتی وصفی عنوانی، مانند «the F»، است که با یک عبارت محمول یک موضعی، مانند «...H»، ترکیب یافته است از ماهیتی با عنوان «قضیه»^{۱۴} تغییر می‌کنیم. در این صورت قضایا معانی جمله‌های ادا شده‌اند. اصل جانشینی در نزد راسل قضیه تابع و وابسته به معانی اجزاء تشکیل‌دهنده جمله و نیز هیئت تألیفی آن جمله است. بنابراین معنای یک عبارت اشاره‌ای، یعنی مشارالیه آن، به‌عنوان موضوع منطقی، جزء قضیه است. در این هنگام قضیه «درباره» آن معنا است. به عبارت دیگر می‌توان گفت قضیه‌ای که با ادای جمله «a»، H است «تعبیر می‌شود درباره a، یعنی، درباره مشارالیه «a»، است. با استفاده از تعبیر نیل (۱۹۹۰: ۱۵) می‌توان گفت

6. strictly proper names.

7. referring expressions.

8. sentences.

9. quantifying phrase.

11. a so-and-so.

13. denotation.

10. indefinite.

12. the so-and-so.

14. Proposition

متون گرایش‌های قضیه‌ای کاربردی نیست. پیش‌تر طی مقاله‌ای (عباسیان، ۱۳۸۱) با ذکر دو دلیل به نقد راه‌حل راسل و بی‌کفایتی آن پرداخته‌ایم. یکی از آن دلایل، که به نقد راه‌حل راسل در متون گرایشی de re مربوط شد، عیناً همان دلیل کواین بر تسویرناپذیر بودن متون گرایشی بود، اما در این مقاله با ارائه دلیلی کاملاً مستقل و متمایز از دلیل کواین به بیان بی‌کفایتی راه‌حل راسل و غیرقابل استفاده بودن آن در متون گرایشی می‌پردازیم. قبل از هر چیز اشاراتی کوتاه به برخی از اندیشه‌های بنیادی نظریه توصیفات راسل اجتناب‌ناپذیر است.

راسل و معنای عبارات اشاره‌ای

یکی از اندیشه‌های بنیادی نظریه توصیفات راسل نظریه واقع‌گرایانه او از معنا است. بر پایه این نظریه، معنای هر عبارت زبان، ماهیتی است که آن عبارت عنوان برای آن است و آن را تعبیر می‌کند در نگاه راسل «اسامی خاص محض»^{۱۵} یا منطقی، که راسل آن‌ها را «عبارات اشاره‌ای»^{۱۶} خوانده است، و نیز «جمله‌ها»^{۱۷} در زمره عباراتی‌اند که مستقلاً خود دارای معنایند.

یک اسم خاص محض، که نمادی بسیط است، مستقیماً حاکی از یک شخص یا شیئی است، که آن شخص یا شیء معنای آن اسم است و آن اسم هم فی‌نفسه و مستقل از سایر الفاظ و کلمات واجد آن معنا است (۱۹۱۹: بخش ۱۶) هنگامی که یک عبارت اسم خاص محض یا عبارت اشاره‌ای باشد، آن عبارت باید اسم، یا اشاره‌کننده به، چیزی به‌عنوان معنای خود باشد، و آن چیز هم مسمی یا مشارالیه آن اسم است. بنابراین هرگونه عبارتی که فاقد یک شیء یا شخص معین به عنوانی معنای خود می‌باشد، یک اسم خاص محض یا عبارت اشاره‌ای نیست. در این حالت آن عبارت، عبارت وصفی عنوانی، یا عبارت مسور^{۱۸}، فاقد معنا است (۱۹۱۰-۱۹۱۱: ۲۱، ۲۶، ۲۸؛ همان).

معمای جانشینی^{۱۸}

برای درک معمای جانشینی به توضیح «اصل جانشینی» محتاجیم. اصل جانشینی، به طور خلاصه، چنین است: اگر الف) « $a=b$ » یک گزاره این همانی صادق باشد، ب) α یک جمله صادق مشتمل بر a باشد، ج) β جمله‌ای باشد که از جایگزینی b به جای a حاصل شده باشد، بنابراین د) β هم جمله‌ای صادق می‌باشد. بر طبق این اصل، ما باید بتوانیم بخشی از یک جمله را که قضیه‌ای صادق را تعبیر می‌کند با عبارت معادل آن جایگزین کنیم، بدون آن که هیچ تغییری در ارزش صدق قضیه تعبیر شده ایجاد شود. اکنون می‌توان معمای جانشینی را با اشاره به مثال راسل توضیح داد.

۱ الف) «جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده ویورلی است.»

ب) «اسکات نویسنده ویورلی است.»

ج) «جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات اسکات است.»

اگر (۱ ب) یک جمله این همانی صادق باشد، و دو عبارت «نویسنده ویورلی» و «اسکات» هم‌معنا باشد، و نیز (۱ الف) جمله‌ای صادق باشد، در این صورت به موجب اصل جانشینی ما می‌توانیم «اسکات» را در جمله (۱ الف) جایگزین «نویسنده ویورلی» کنیم و جمله‌ای دیگر را به دست آوریم که آن هم باید صادق باشد. اگر (۱ الف) و (۱ ب) هر دو جمله‌هایی صادق است، در حالی که (۱ ب) جمله‌ای حاکی از این همانی

که یک ادا از جمله « a ، H است»، که در آن « a » عبارتی اشاره‌ای و «... H است» یک محمول یک موضعی است، یک قضیه «شیء - وابسته^{۱۵}» را تعبیر می‌کند که در ماهیت و معنا به ماهیت و معنای a وابسته است، و این قضیه، صادق است اگر و تنها اگر H ، a است.

در مقابل هر چند ممکن است یک عبارت وصفی عنوان فی‌نفسه فاقد معنا است، قضیه‌ای که با جمله مشتمل بر آن عبارت وصفی عنوانی تعبیر می‌شود در خود هیچ جزئی (معنایی) ندارد که متناظر با آن عبارت وصفی عنوانی باشد. در این حالت می‌توان گفت که قضیه تعبیر شده با ادای جمله « H ، $the\ F$ است» وابسته به وجود موصوف عنوانی « $the\ F$ » نیست.

بر اساس نظریه راسل، چون یک توصیف معرفه، مانند « $the\ F$ »، هیچ سهم معنایی در قضیه تعبیر شده با جمله مشتمل بر آن توصیف، مانند « H ، $the\ F$ است»، ندارد، می‌توانیم توصیف را از جمله حذف کرده و به جای آن یک عبارت مسوّر وجودی انحصاری قرار دهیم، بدون آن که تغییری در ماهیت قضیه تعبیر شده با آن جمله به وجود آید.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که ادای یک جمله به شکل « H ، $the\ F$ است» منطقاً همان قضیه‌ای را تعبیر می‌کند که با ادای جمله «تنها و تنها یک فرد یا (شیء) F وجود دارد، و هر چیزی که F است H است». به دیگر سخن، به موجب این تحلیل تسویری راسل از توصیفات، قضیه تعبیر شده با ادای جمله « H ، $the\ F$ است» با قضیه تعبیر شده با ادای « $(\exists x)((\forall y)(Fy \equiv Hx) \& (y=x))$ » هم‌ارز^{۱۶} است.

به قول نیل (۱۹۹۰) می‌توان گفت این قضیه شیء مستقل^{۱۷} است، در این مفهوم که هیچ شیئی وجود ندارد که « $the\ F$ » عنوان و حکایتگر آن و قضیه هم به آن (شیء) وابسته باشد.

15. object-dependent.

16. equivalent.

17. object-dependent.

18. the puzzle of substitutivity.

همان شخص است.» درحالی که براساس قرائت تنگ (۱ الف) به این صورت تحلیل می‌شود: «جرج چهارم می‌خواست بداند آیا یک شخص و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و اسکات آن شخص است.»

برطبق این تحلیل و تبیین، «نویسنده ویورلی»، هم در دامنه فراخ و هم در دامنه تنگ، از (۱ الف) حذف می‌شود و با یک سور وجودی انحصاری جایگزین می‌شود. در این حالت دیگر جمله مشتمل بر «نویسنده ویورلی» نیست که ما بخواهیم به جای آن «اسکات» را جایگزین کنیم. به عبارت دیگر، برطبق تحلیل راسل قضیه‌ای که با ادای جمله (۱ الف) تعبیر می‌شود، به موجب هر دو قرائت، یک قضیه شیء مستقل است که در خود هیچ عضو معنایی قرینه و در برابر عبارت «نویسنده ویورلی» ندارد. بنابراین هیچ جایی هم برای اعمال اصل جانشینی در اینجا وجود ندارد.

راسل مدعی است که تحلیل تسویری او از توصیفات معرفه یک تحلیل درست است و قابلیت حل معمای جانشینی را در متون گرایشی دارد، اما به نظر این جانب تحلیل راسلی فاقد کفایت و قابلیت لازم برای حل معما است، نه در دامنه فراخ از توصیفات معرفه و نه در دامنه تنگ از آنها، اما قبل از اثبات این بی‌کفایتی لازم است تا توضیحی کوتاه راجع متون گرایش‌های قضیه‌ای ارائه شود.

گرایش‌های قضیه‌ای

در نگاه راسل (۱۹۱۰-۱۹۱۱: ۲۴-۲۳؛ ۱۹۱۲: ۷۴-۷۳) قضایا اموری است که، نسبت به آنها دارای گرایش‌های

است، بنابراین ما باید بتوانیم با اعمال اصل جانشینی به آنها جمله (۱ ج) را نتیجه بگیریم. براساس مطالب گفته شده جمله (۱ ج) باید صادق باشد و همان قضیه‌ای را تعبیر نماید که جمله (۱ الف) آن را تعبیر می‌کند، اما می‌بینیم که چنین نیست، زیرا (۱ ج) صادق نیست و جمله‌های (۱ الف) و (۱ ج) تعبیرکننده قضیه‌ای واحد نمی‌باشد. زیرا جرج چهارم مطمئن است (یقین دارد) که اسکات، اسکات است، اما مطمئن نیست (شک دارد) که اسکات نویسنده ویورلی است.

راه حل راسل

بنابراین تحلیل راسل از عبارات وصفی عنوانی، هیچ توصیف معرفه، عبارت اشاره‌ای نیست. یک توصیف معرفه، برخلاف عبارت اشاره‌ای، مستقلاً معنا ندارد. بنابراین «نویسنده ویورلی» در قضیه تعبیر شده با ادای «اسکات نویسنده ویورلی است» هیچ سهم معنایی ندارد. بلکه جمله‌ای که مشتمل بر آن توصیف است، مانند «اسکات نویسنده ویورلی است»، تلخیصی کوتاه و آسان از جمله پیچیده‌تر، اما فاقد آن توصیف، یعنی «تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و اسکات آن شخص است»، می‌باشد.

براساس تحلیل راسل، یک توصیف معرفه، مانند «نویسنده ویورلی»، در درون یک جمله مشتمل بر گرایش قضیه‌ای، مانند جمله (۱ الف) که در برگزیده عبارت گرایشی «می‌خواست بداند» است، دارای ابهام است و می‌توان آن را دو گونه قرائت و تفسیر کرد: الف) «قرائت اصلی^{۱۹}»، که یک توصیف در آن دارای «دامنه فراخ^{۲۰}» است، و ب) «قرائت فرعی^{۲۱}»، که توصیف در آن دارای «دامنه تنگ^{۲۲}» خود است. به موجب قرائت فراخ از «نویسنده ویورلی» تفسیر جمله (۱ الف) چنین است: «تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت، و جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات

19. primary.

20. wide scope.

21. secondary.

22. narrow scope

نظریه تسویری راسل از توصیفات، توانایی لازم را برای حل معمای جانشینی در متون گرایشی *de dicto* ندارد.

برای نشان دادن ناتوانی تبیین راسل، بهترین کار استفاده از مثال خود راسل است، اما برای نشان دادن هر چه آشکارتر این ضعف، بهتر است که به جای «جرج چهارم» از عبارت «استراسون» استفاده شود. همان‌طور که می‌دانیم استراسون (۱۹۵۰؛ ۱۹۵۲؛ ۱۹۵۴) از جمله فیلسوفانی است که مخالف تحلیل تسویری راسل از توصیفات معرفه است؛ چرا که از نظر او توصیفات معرفه، عبارت اشاره‌ای‌اند و نه عبارت وصفی‌عنوانی: ۲. الف) «استراسون می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده و یورلی است.»

ب) «اسکات نویسنده و یورلی است = تنها و تنها یک شخص و یورلی را نوشت و اسکات آن شخص است.»
ج) «استراسون می‌خواست بداند آیا تنها و تنها یک شخص و یورلی را نوشت و اسکات آن شخص است.»
در این مثال (۲ الف) یک جمله گرایشی است که می‌تواند دوگونه قرائت شود: *de dicto* و *de re*. جمله (۲ الف) همان جمله (۱ الف) است و فرض بر این است که ادای آن تعبیرکننده قضیه‌ای صادق است. در اینجا (۲ ب) جمله‌ای این‌همانی است که در یک طرف آن «اسکات نویسنده و یورلی است» قرار دارد و در طرف دیگر معادل تسویری راسلی از آن، یعنی «تنها و تنها یک شخص و یورلی را نوشت و اسکات آن شخص است.» اگر راسل درست بگوید، هر کدام از آن دو جمله هم‌ارز باید در هنگام ادا قضیه‌ای واحد با ارزش صدق یکسان را تعبیر نماید. برطبق تحلیل راسل این قضیه باید قضیه‌ای صادق باشد و سرانجام (۲ ج) ادایی *de dicto* از (۲ الف)، پس از اعمال اصل جانشینی به (۲ الف)، است. اگر تحلیل تسویری راسل آن‌گونه که راسل مدعی است (۱۹۰۵: ۴۳، ۴۷)، تحلیلی

شناختی هستیم. و به آن‌ها اعتقاد، معرفت، گرایش و آرزو داریم. هنگامی که من می‌گویم «من اعتقاد دارم که *p*»، که در اینجا شیء متعلق و محتوای اعتقاد من است، یک قضیه است. پس از نگاه راسل اداهای گرایش قضیه‌ای، اداهایی به شکل «بهمن اعتقاد دارد که بهرام جاسوس است»، و «جرج پنجم می‌خواست بداند آیا اسکات و یورلی است، می‌باشد.»

گرایش‌های قضیه‌ای *de re*, *de dicto*

مشهور است یک جمله گرایشی مسور، *de dicto* است. در هنگامی که عامل گرایشی بیرون از دامنه سور قرار داشته باشد، *de re* است. در صورتی که عامل گرایشی در درون دامنه سور قرار گرفته باشد. به اصطلاح راسل، هر جمله گرایشی مسور، یا توصیفی، *de dicto* خوانده می‌شود و هرگاه که دامنه سور، یا توصیف معرفه، در آن تنگ باشد، *de re* خوانده می‌شود هنگامی که دامنه آن سور یا توصیف فراخ باشد. جمله «بهمن اعتقاد دارد که کسی جاسوس است» دارای دوگونه قرائت است: الف) «بهمن اعتقاد دارد که جاسوسی وجود دارد»، و ب) «کسی وجود دارد که بهمین معتقد است او جاسوس است». الف) قرائت *de dicto* از آن جمله است و ب) قرائت *de re* از آن.

براساس تبیین راسل، همه اداهای جمله‌های گرایشی توصیفی، که در حقیقت اداهای گرایشی مسوراند، مانند «جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده و یورلی است»، چه در قرائت *de dicto* و چه در قرائت *de re*، تعبیراتی از قضایای شیء مستقل است اما زبان‌شناسان و فیلسوفان بسیاری وجود دارند که باور دارند، اداهای گرایشی توصیفی *de re*، برخلاف اداهای گرایشی *de dicto*، تعبیرکننده قضایایی شیء وابسته است، و گرایش در آن‌ها درباره یک شخص یا شیء خاصی است که قضیه درباره آن است.

لازم برای حل معمای جانشینی در متون گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto* برخوردار نیست. این بدان معناست که نظریه تسویری راسل به متون گرایش‌های قضیه‌ای *de dicto* قابل اعمال و کاربرد نیست.

نظریه تسویری راسل از توصیفات، توانایی لازم را برای حل معمای جانشینی در متون گرایش‌های *de re* ندارد.

در اینجا هم بهتر است از مثال راسل استفاده شود.

۳. الف) «جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده ویورلی است.»

ب) «اسکات نویسنده ویورلی است = تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات همان شخص است.»

ج) «تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و جرج چهارم می‌خواست بداند آیا اسکات همان شخص است.»

در این مثال (۳ الف) همان (۱ الف) و (۲ الف) است و همانند آن‌ها می‌تواند دو گونه قرائت شود: *de dicto* و *de re*. (۳ ب) یک جمله این همانی و همان (۲ ب) است. (۳ ج) قرائت *de re* از (۳ الف)، پس از اعمال اصل جانشینی در آن، است. همان‌گونه که راسل (۱۹۰۵: ۲۵) گفته است این جمله معادل است با:

ج) «درباره شخصی که در واقع ویورلی را نوشت، جرج چهارم می‌خواست بداند آیا او همان اسکات است.»

این جمله صادق است، به‌عنوان مثال، اگر جرج چهارم اسکات را از دور ببیند و سؤال کند «آیا آن اسکات است؟»

(۳ الف) و (۳ ب) در این مثال به‌ترتیب همان (۲ الف) و (۲ ب) هستند و دارای همان ارزش صدق آن‌ها

درست باشد و جمله این همانی (۲ ب) تعبیرکننده قضیه‌ای صادق است، در این صورت ما باید بتوانیم «اسکات نویسنده ویورلی است» را با معادل راسلی آن، یعنی «تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و اسکات آن شخص است» در (۲ الف) جایگزین کرده و قرائتی *de dicto* از آن، یعنی (۲ ج) را نتیجه بگیریم. (۲ ج) باید مثل (۲ الف) صادق باشد و همان قضیه‌ای را تعبیر کند که (۲ الف) آن را تعبیر می‌نمود، اما آشکار است که (۲ ج)، برخلاف (۲ الف)، صادق نیست و قضیه‌ای که با آن تعبیر می‌شود هم‌ارز با قضیه‌ای نیست که (۲ الف) آن را تعبیر می‌کرد. زیرا ما می‌دانیم که استراسون (همان) برخلاف راسل، معتقد است که توصیفات معرفه، به‌جای آن که سور وجودی انحصاری باشند، عبارت اشاره‌ای اند.

برای توضیح بیشتر صادق نبودن (۲ ج) و تفاوت در قضیه تعبیر شده، اجازه دهید تا فرض کنیم که ادای (۲ الف) قضیه‌ای صادق را تعبیر می‌کند و استراسون می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده ویورلی است.

همچنین اجازه دهید تا فرض کنیم که نظریه تسویری راسل در واقع درست است و، برخلاف نظریه اشاره‌ای استراسون از توصیفات معرفه، در واقع صادق است که اسکات نویسنده ویورلی است = تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و اسکات آن شخص است، اما به دلیل نفی نظریه تسویری راسل از سوی استراسون، یعنی نفی جمله این همانی (۲ الف) از سوی استراسون، صادق نیست (چنین نیست) که استراسون می‌خواست بداند آیا تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و اسکات آن شخص است. صادق نبودن (۲ ج)، به‌رغم صدق مفروض (۲ الف) و (۲ ب)، نشان می‌دهد که تحلیل راسل از توصیفات معرفه از کفایت

(۴الف) تعبیرکننده قضیه‌ای صادق است، و جرج چهارم می‌دانست که اسکات نویسنده **مارمیون** است. هم‌چنین فرض کنیم که جمله (۴ب) در واقع صادق است، و نویسنده **مارمیون** نویسنده ویورلی است، اما جرج چهارم چنین چیزی را نمی‌دانست، زیرا، همان‌طور که در (۳الف) گفتیم، او می‌خواست بداند آیا اسکات نویسنده ویورلی است. اکنون با کاربرد اصل جانشینی به (۴الف) ما باید بتوانیم عبارت «نویسنده **مارمیون**» را با قرائت *de re* تسویری راسلی از «نویسنده ویورلی» جایگزین کرده و (۴ج) را به دست آوریم. بر پایه تحلیل راسل (۴ج) باید صادق باشد و همان قضیه‌ای را تعبیر کند که با (۳ج) تعبیر می‌شد، اما روشن است که (۴ج) و قضیه‌ای که با آن تعبیر می‌شود در تقابل آشکار با صدق (۳ج)، و همین‌طور قضیه‌ای که با آن تعبیر می‌شود، است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که، به‌رغم کوشش‌های راسل، معمای جانشینی در متون گرایش *de re, de dicto* هنوز با قوت خود لاینحل است. این به معنا است که نظریه تسویری راسل از توصیفات معرفه نسبت به متون گرایش *de re, de dicto* کاربردی است. به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت که متون گرایش‌های قضیه‌ای متون غیرراسلی است، هر چند که راسل اشتباه، ادعا می‌کند آن‌ها راسلی‌اند.

References.

- Neale, S. (1990), *Descriptions*. Mass: Massachusetts Institute of Technology;
- Russell, B. (1919), *Introduction to Mathematical Philosophy*. London: George Allen and Anwin;
- Russell, B. (1910-11), "Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description," in *Propositions and Attitudes*, eds. Nathan Salmon and Scott Soames. New York: Oxford University Press. 1988;

هستند. بنابراین آن‌ها در هنگام ادا قضیه واحدی را تعبیر می‌کنند. بنابراین، اگر تحلیل راسل تحلیلی درست است، ما باید قادر باشیم تا با بهره‌گیری از آن بتوانیم «اسکات نویسنده ویورلی است» را جایگزین معادل راسلی آن کرده و قرائتی *de re* صادق از (۳الف)، یعنی (۳ج) یا (۳ج)، را نتیجه بگیریم. (۳ج) یا (۳ج) در هنگام ادا باید تعبیرکننده یک قضیه واحد با ارزش صدق یکسان، مثل (۳الف)، باشد. در اینجا هم من فکر می‌کنم تحلیل تسویری راسل فاقد توانایی لازم برای حل معمای جانشینی در متون گرایش است. به‌عبارت دیگر، آن نظریه قابل کاربرد به متون گرایش‌های قضیه‌ای *de re* نیست. برای ملاحظه این ضعف و فقدان کاربرد اجازه دهید تا مثال دیگری بزنیم.

(۴الف) «جرج چهارم می‌دانست که اسکات نویسنده **مارمیون** است.»

(ب) «نویسنده **مارمیون** نویسنده ویورلی است.»

(ج) «تنها و تنها یک شخص ویورلی را نوشت و جرج چهارم می‌دانست که او اسکات بوده است.» یا (همان‌طور که راسل در بالا گفت، آن معادل است با):

(ج) «درباره شخصی که در واقع ویورلی را نوشت، جرج چهارم می‌دانست که او اسکات بوده است.»

برای توضیح، فرض می‌کنیم که ادای جمله گرایشی

- Russell, B. (1905), "On Denoting." *Mind* 14: 479-493. Reprinted in R. C. Marsh (ed.), *Logic and Knowledge*. London: George Allen and Anwin, 1956. 41-56.);
- Russell, B. (1912), *The Problems of Philosophy*. Oxford: Oxford University Press;
- Strawson, P. F. (1952), *Introduction to Logical Theory*. London: Methuen;
- Strawson, P. F. (1950), "On Referring" *Mind* 59: 320-344;
- Strawson, P. F. (1954), "Reply to Mr Sellars." *Philosophical Review* 63: 216-231. ■